

## در شهرستان کوار سگ‌های ولگرد جولان می‌دهند

حمله سگ ولگرد  
به پسر ۱۵ ساله

ساعت ۹ شب با دیدن سگ، وحشت کردم و ...



**زهرا علی هاشمی /** ساعت ۹ و نیم شب، پسر ۱۵ ساله با پسرخاله ۱۸ ساله اش، در یکی از خیابان‌های شهرستان کوار در حال بازیگشت به خانه هستند. همه چیز عادی به نظر می‌رسد تا اینکه یک سگ ولگرد به پسر کوچک‌تر حمله می‌کند. او که نامش امیرحسین است، هر چه تقلا می‌کند نمی‌تواند خود را از چنگ سگ نجات بدهد. در همین حال پسرخاله‌اش سعی می‌کند با پرتاب سنگ به سمت سگ ولگرد، جان امیرحسین را نجات دهد.

امیرحسین در گفت‌وگو با «ایران» در خصوص آن شب می‌گوید: آن شب خانه خاله‌ام میهمان بودم. شب که خواستم به خانه برگردم پسرخاله‌ام هم تصمیم گرفت با من همراه شود. نزدیک خانه بودیم که یک سگ ولگرد را دیدیم. من از دیدن این سگ وحشت کردم که ناگهان به من حمله کرد. تاش‌تاش می‌رفت بی‌فایده بود. سگ دندان‌های تیزش

را در دست من فرو کرده بود و من حس می‌کردم دستم در حال قطع شدن است. فریاد می‌زدم و کمک می‌خواستم. پسرخاله‌ام با سنگ زدن به آن سگ ولگرد تلاش می‌کرد به من کمک کند و در نهایت سگ مرا رها کرد. اگر پسرخاله‌ام این کار را نمی‌کرد، شاید این سگ مرا تکه تکه می‌کرد. او در ادامه می‌گوید: خیلی شب ترساکه بود. نمی‌توانم درد فرو رفتن دندان‌های سگ در دستم را توصیف کنم. بعد از اینکه سگ فرار کرد، پسرخاله‌ام با پدرش تماس گرفت تا به کمک من بیایند. آنها من را به بیمارستان بردند. در بیمارستان به من آمپول‌های تزریقی کردند و دستم را شست‌وشو دادند. پزشکان توصیه کردند که هر روز باید محل زخم را شست و شو دهیم. امیرحسین در ادامه می‌گوید که سگ دست راستش را گاز گرفته و او هم راست دست است و در این مدت برای انجام کارهای شخصی‌اش بشدت دچار مشکل شده است.

او می‌افزاید: از درس و مدرسه عقب افتاده‌ام؛ نمی‌توانم چیزی بنویسم. با وجود این کادر مدرسه خیلی با من همراهی می‌کنند. من حیوانات را خیلی دوست دارم؛ خودم هم قبلاً با اگر من تنها بودم، شاید این سگ خیلی دوست دارم. بعد از این اتفاق، باز هم حسم نسبت به سگ‌ها تغییر نکرده است. من باز هم دوست‌شان دارم ولی الان از آنها می‌ترسم. او می‌گوید: سگ ولگرد در کوار زیاد دیده می‌شود. چند وقت پیش یک سگ به خانم همسایه خاله‌ام نیز حمله کرده بود. کاش مسئولان موضوع سگ‌های ولگرد را پیگیری کنند تا به نتیجه برسند. این در حالی است که مردم به این سگ‌ها غذا نمی‌دهند و من هم نمی‌دانم از کجا تغذیه می‌کنند که تعدادشان اینقدر زیاد است. مجید، پدر امیرحسین است.

او در خصوص آن حادثه می‌گوید: آن شب من در خانه نبودم. وقتی به من گفتند که این اتفاق افتاده است سریعاً خودم را به بیمارستان رساندم. پسر من در خیابان اصلی بود، حتی در کوچه پس کوچه‌های فرعی هم نبود که بگویم سگ ولگرد آنجا بیشتر است! روز بعد او را به بیمارستانی در شیراز منتقل کردیم. آنها از دستش عکس گرفتند و گفتند که عمق گازگرفتگی سگ زیاد است؛ با وجود این نیاز به عمل جراحی وجود ندارد. او تأکید می‌کند: از آن روز تا کنون، ۳ الی ۴ بار واکسن‌های امیرحسین تزریق کرده‌اند و ماسادئماً دستش را شست و شو می‌دهیم. اگر پسرخاله امیرحسین همراهش نبود، نمی‌دانم چه بلایی سر پسر می‌آمد.

میرحسین می‌افزاید: در کوار سگ ولگرد خیلی زیاد است. یک خانم هم چند روز پیش مورد حمله سگ واقع شده بود. کاش مسئولان روستاهای اطراف نیز همزمان با ما می‌کنیم، به سرعت می‌بیمیم که باز هم سگ‌های دیگری جایگزین قبلی‌ها شده‌اند. این موضوع، باید به صورت شهرستانی پیگیری شود و کل شهرستان، دهباران و مسئولان روستاهای اطراف نیز همزمان با ما

## در هشتمین روز فرودین رخ داد

شلیک‌های خونین  
در انتقام از پدر و پسر همسایه

مرد کینه‌ای که به دنبال اختلاف با همسایه دست به ماشه شده بود در یک چشم برهم زدن سراغ آنها رفت و با شلیک چندین گلوله پدر و پسر جوانش را به قتل رساند.

به گزارش خبرنگار «ایران» رسیدگی به این جنایت از شامگاه هشتم فروردین دنبال‌بند گزارش درگیری خونین بین دو همسایه در یکی از محله‌های اسلامشهر به پلیس گزارش شد. بلافاصله این دو مجروح به بیمارستان منتقل شدند و با وجود تلاش تیم پزشکی متأسفانه پدر و پسر در همان ساعات نخستین در کام مرگ فرو رفتند و با مرگ آنها بود که بازپرس کشیک قتل در بیمارستان حضور یافت و دستور داد اجساد به پزشکی قانونی منتقل شوند. عامل جنایت که مرد ۶۲ ساله و همسایه مقتولان بود و پس از تیراندازی از صحنه جنایت گریخته بود خیلی زود تحت تعقیب کارآگاهان جنایی قرار گرفت. در حالی که قاتل فراری تحت تعقیب قرار داشت طولی نکشید که وی با پای خودش به اداره پلیس تهران رفت و به ۲ جنایت خونین خود اعتراف کرد. این مرد بعد از اعتراف به قتل‌هایی که مرتکب شده بود درباره انگیزه جنایتش گفت: از مدت‌ها قبل با همسایه مشکل داشتیم و این اختلاف‌ها هر روز بیشتر می‌شد تا اینکه من برای پایان این اختلاف‌ها به شهرستان رفتم و با خریدن یک هفت‌تیر به ارزش ۱۰ میلیون تومان به سراغ آنها رفتم و با شلیک گلوله پدر و پسر را به گلوله بستم و بعد از اینکه آنها را زخمی کرده فرار کردم مدتی بعد که فهمیدم آنها کشته شده‌اند خودم را به پلیس معرفی کردم.

## نگاه کارشناس

## بحران حل مسأله

فغانه ورمزوار / کارشناس ارشد روانشناسی

وقتی افرادی نمی‌توانند مسائل خود را به روش منطقی حل کنند این حل نکردن‌های مکرر کینه‌هایی را پدید می‌آورد که در نهایت افکار انتقام‌جویانه را در ذهن نمایان می‌سازند. چیزی به نام بحران حل مسأله در هر گروهی چه در خانواده و چه در جامعه چالش‌های جدی را ایجاد می‌کند.

در این پرونده عامل جنایت اگرچه سن و سالی از او گذشته و از لحاظ علمی کمتر باید درگیر رفتارهای پرخاشگرانه و هیجان‌آمیز باشد اما به دنبال همان عدم رفع مسأله به روش درست و قرار گرفتن در یک بحران سعی می‌کند با خریدن یک اسلحه پاسخ کینه‌هایش را بدهد... کینه مانع تفکر عقلانی می‌شود. پس سعی کنید در مواجهه با مشکلات و اختلافات با افراد سعی در کینه‌توزی نکنید. حل مسأله می‌تواند شرایط را ابد ال‌کنند.

در بسیاری از پرونده‌های جنایی همین کینه‌ها فرماندهی جنایت را برعهده گرفته و شما را در باتلاق غیر قابل جبران فرو می‌برد.

حسن تفکر احساس و عواطف شما را زودده و اسیر کینه می‌کند. برای حل این مسائل می‌توانید از مشاورین و یا از هم‌صحبتی با افراد باتجربه و دلسوز بهره ببرید. نگذارید قلبتان با کینه‌توزی ذهن و باورتان را به سمت دشمنی و انتقام‌جویی سوق دهد که نتیجه آن چیزی جز پشیمانی نیست.

## دادگاه خانواده

## ویرانه زندگی عاشقانه بایک حسادت

حسادت، کلمه‌ای است که هیچ وقت مرد جوان فکر نمی‌کرد زندگی عاشقانه‌اش را به تباهی و جدایی بکشاند. به گزارش «ایران» وقتی وارد راهروی دادگاه خانواده شدم چهره‌های در هم رفته زیادی دیدم می‌شد و تنها روی چهره برخی افراد می‌توان لبخند را دید اما ته دل‌شان از اتفاقی که برای آن به این دادگاه آمده بودند پر از ناراحتی و افسوس بود.

مرد شیک‌پوشی روی صندلی در انتظار نشسته بود، مردی با کت و شلوار مشکی و سیاه‌رهن اتو کشیده سفید و سفید چرم برزند و موهای آراسته که در نگاه اول، وکیل به نظر می‌رسید اما چهره در هم رفته‌اش نشان از آن داشت که برای طلاق به دادگاه خانواده آمده است.

کنجکاو به سمتش رفتم و با یک سلام و لبخند توانستم در کنارش روی صندلی بنشینم و بین حرف‌های متوجه شدم سیامک لیسانس حسابداری دارد و در یک شرکت خصوصی کار می‌کند.

وقتی پرسیدم برای چه کاری به دادگاه خانواده آمده‌ای ابتدا سکوت کرد اما بعد شروع به صحبت کرد، گویا منتظر بود با کسی حرف بزند تا آرام شود. سیامک گفت: روزهای ابتدایی دانشگاه با همسرمرجان آشنا شدم، با گذشت زمان، آشنایی ما به یک رابطه عاشقانه تبدیل شد. ترم آخر دانشگاه بود که با هم ازدواج کردیم.

همه چیز خوب بود و چون تازه به سرکار رفته بودم حقوق زیادی نداشتیم و مرجان از همه شرایط من آگاه بود. او با همین شرایط پذیرفت تا زندگی را با هم شروع کنیم و با کمک هم آینده زیبایی را رقم بزنیم اما هیچ وقت فکر نمی‌کردم همسر من نسبت به زن برادرم حسادت کند و همین حسادت‌ها باعث ویرانی زندگی‌ام شد.

مرد شیک‌پوش ادامه داد: دربارم از همان بچگی به درس خواندن علاقه‌ای نداشت و جذب بازار کار شد. او خیلی زود توانست برای خودش در بازار لوازم‌پدگی مغازه اجاره کند. خدا را شکر شرایط مالی خوبی دارم، حتی در زمان ازدواج‌م برای برگزاری مراسم جشن عروسی به من کمک هم کرد و این حمایتش پنهانی بود و فقط خودمان دو نفر می‌دانستیم.

به هر حال زندگی من و مرجان به سختی شروع شد اما خوب بود و هیچ مشکلی نداشتم و بخاطر رابطه خوبی که با برادرم دارم در خانه یک شب یا دو شب رفته بودم برادرم میهمان بودیم و همسر هم هیچ وقت اعتراضی نداشت چون به همین اندازه به خانه‌ها همسر هم رفتیم اما مشکل از آنجایی شروع شد که برادرم خانه‌اش را عوض کرد و یک خانه بزرگ خرید و چیدمان و دکور خانه‌اش را به‌روز کرد.

من از این اتفاق خوشحال بودم اما از همان روزها بود که

حسادت، کلمه‌ای است که هیچ وقت مرد جوان فکر نمی‌کرد زندگی عاشقانه‌اش را به تباهی و جدایی بکشاند.

به گزارش «ایران» وقتی وارد راهروی دادگاه خانواده شدم چهره‌های در هم رفته زیادی دیدم می‌شد و تنها روی چهره برخی افراد می‌توان لبخند را دید اما ته دل‌شان از اتفاقی که برای آن به این دادگاه آمده بودند پر از ناراحتی و افسوس بود.

مرد شیک‌پوشی روی صندلی در انتظار نشسته بود، مردی با کت و شلوار مشکی و سیاه‌رهن اتو کشیده سفید و سفید چرم برزند و موهای آراسته که در نگاه اول، وکیل به نظر می‌رسید اما چهره در هم رفته‌اش نشان از آن داشت که برای طلاق به دادگاه خانواده آمده است.

کنجکاو به سمتش رفتم و با یک سلام و لبخند توانستم در کنارش روی صندلی بنشینم و بین حرف‌های متوجه شدم سیامک لیسانس حسابداری دارد و در یک شرکت خصوصی کار می‌کند.

وقتی پرسیدم برای چه کاری به دادگاه خانواده آمده‌ای ابتدا سکوت کرد اما بعد شروع به صحبت کرد، گویا منتظر بود با کسی حرف بزند تا آرام شود. سیامک گفت: روزهای ابتدایی دانشگاه با همسرمرجان آشنا شدم، با گذشت زمان، آشنایی ما به یک رابطه عاشقانه تبدیل شد. ترم آخر دانشگاه بود که با هم ازدواج کردیم.

همه چیز خوب بود و چون تازه به سرکار رفته بودم حقوق زیادی نداشتیم و مرجان از همه شرایط من آگاه بود. او با همین شرایط پذیرفت تا زندگی را با هم شروع کنیم و با کمک هم آینده زیبایی را رقم بزنیم اما هیچ وقت فکر نمی‌کردم همسر من نسبت به زن برادرم حسادت کند و همین حسادت‌ها باعث ویرانی زندگی‌ام شد.

مرد شیک‌پوش ادامه داد: دربارم از همان بچگی به درس خواندن علاقه‌ای نداشت و جذب بازار کار شد. او خیلی زود توانست برای خودش در بازار لوازم‌پدگی مغازه اجاره کند. خدا را شکر شرایط مالی خوبی دارم، حتی در زمان ازدواج‌م برای برگزاری مراسم جشن عروسی به من کمک هم کرد و این حمایتش پنهانی بود و فقط خودمان دو نفر می‌دانستیم.

به هر حال زندگی من و مرجان به سختی شروع شد اما خوب بود و هیچ مشکلی نداشتم و بخاطر رابطه خوبی که با برادرم دارم در خانه یک شب یا دو شب رفته بودم برادرم میهمان بودیم و همسر هم هیچ وقت اعتراضی نداشت چون به همین اندازه به خانه‌ها همسر هم رفتیم اما مشکل از آنجایی شروع شد که برادرم خانه‌اش را عوض کرد و یک خانه بزرگ خرید و چیدمان و دکور خانه‌اش را به‌روز کرد.

من از این اتفاق خوشحال بودم اما از همان روزها بود که

## سرس

زنی برای قتل شوهرش دسیسه چید و هیچ اعترافی نکرد

## ۱۰ دلیل جنایی بازپرس در پرونده جسدی زیر درخت توت

عکس‌های یادگاری شب قبل از قتل، مواردی که زن جوان در گوگل جست‌وجو کرد و حرف‌های زن همسایه و... کافی بود تا راز قتل مرد جوان بعد از کشف جسدش زیر درخت توت فاش شود.

به گزارش خبرنگار «ایران»، ۸ مهر ماه سال ۱۴۰۰ جسد مردی به نام نوراحمد زیر یک درخت توت در حاشیه اتوبان آزادگان کشف شد. بررسی‌های ابتدایی نشان می‌داد که مقتول با ضربات چاقو به قتل رسیده است.

رسیدگی به موضوع در دستور کار بازپرس شعبه دهم دادسرای جنایی تهران قرار گرفت و بعد از شناسایی صاحب جسد، خانواده او تحت بازجویی قرار گرفتند. در بررسی‌ها مشخص شد که شب قبل از حادثه فردی به نام حکمت بازجویی‌ها به دلیل ضد و نقیض‌گویی بازداشت شدند.

بعد از تحقیقات در روال قانونی پرونده در حالی که متهمان هرگز به اتهام خود اقرار نکرده بودند، امیرحسین علیگردان بازپرس شعبه دهم دادسرای جنایی تهران با استناد به چند دلیل حکمت را متهم به مباشرت در قتل عمدی نوراحمد و لطیفه را متهم به معاونت در قتل دانست.

حکمت در بازجویی‌ها گفته بود: «من ضایعات جمع کن هستم و شب قبل از حادثه برای تعمیر جاروبرقی خانه نوراحمد به آنجا رفتم».

اما این در حالی است که فرزندان نوراحمد گفته بودند پدرشان حکمت را نمی‌شناخت و شب قبل از حادثه به حدی حالت گیجی داشت که متوجه چیزی نبود و حتی قاشق را هم نمی‌توانست در دستش بگیرد. علاوه بر این در ساعتی قبل از کشف جسد «بی‌تی‌اس» موقعیت حکمت را در نزدیکی محل راهسازی جسد نشان می‌دهد.

لطیفه نیز در بازجویی‌ها گفته بود: «شب قبل از حادثه خانمی با همسرمرجان تماس گرفت و نوراحمد اتوکشیده از خانه بیرون رفت. او دو گوشی تلفن همراه داشت و شماره گوشی‌ای را که آن خانم تماس گرفت من هم ندارم. صبح روز بعد ما متوجه شدیم جسد شوهرم پیدا شده است.»

این صحبت لطیفه هم با صحبت‌های فرزندانش که می‌گفتند پدرشان در حال خود نبوده تناقض دارد چون فردی که در حال خودش نباشد نمی‌تواند آراسته و اتوکشیده بیرون رود.

یکی از همسایه‌های خانه نوراحمد به نام افسانه در تحقیقات گفته بود: «لطیفه به من گفت که به شوهرم قرص خوانده‌ام و قرار است حکمت و دوستانش به خانه‌مان آمده و هر کدام یک چاقو به نوراحمد بزنند.»

افسانه این حرف خود را با طاعتی در جلسه مواجهه حضوری با لطیفه هم بیان کرد و این در حالی است که آزمایش‌های شناسی پزشکی قانونی حکایت از این دارد که این در محله نوراحمد قرص خواب بوده یا اینکه در خونش مواد مخدر دیده نشده است. پس بازپرس نتیجه می‌گیرد که افسانه بی‌اطلاع از نتیجه آزمایش پزشکی قانونی دقیقاً به همان مورد ذکرشده در آزمایش اشاره می‌کند که این حکایت از واقعیت ماجرا دور است.

از طرفی فرزندان نوراحمد در تحقیقات گفته بودند که مادرشان شب قبل از حادثه آنها را به بهانه خرید دارو بیرون از خانه فرستاد و وقتی برگشتند پدرشان خانه نبود. دختر ۵ ساله نوراحمد گفت: مادرم گفت اگر با برادرات نروی دست تو را می‌سوزانم.

این در حالی است که بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد لطیفه شب قبل از حادثه از داروخانه دارو خریده بود و این امر را برای بیرون کردن فرزندان نشان از همسر با مهریه ۲۵۰ سکه‌ای درخواست طلاق دارد.

مرجان همه روزهای خوب چند روز قبل از جنایت لطیفه در گوگل جست‌وجو کرده بود: «آیا قرص خواب آور آدم را می‌کشد؟»

همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد چند روز قبل از حادثه زن جوان در جریان روز و بحث‌هایی زن و شوهری به شوهرش پیامک داده و گفته بود: «بین چطور تو را زندگی‌ما بیرون می‌کنم!»

## در دادگاه

منشی قاضی، سیامک را صدا کرد و این در حالی بود که مرجان برای جلسه دادگاه یک کیل گرفته بود و حتی حاضر نشده بود در دادگاه حاضر شود. قاضی پس از شنیدن اظهارات

سیامک و اینکه او حاضر به طلاق نش است و درخواست وکیل مرجان خواست تا زوج جوان به مشاور مراجعه کنند و پس از آن حکم نهایی را صادر کند.

حسادت  
بمب ویرانگر عشق

دکتر مجید ابهری آسیب‌شناس و متخصص علوم رفتاری در این زمینه به خبرنگار ما گفت: حسادت به عنوان یکی از رفتارهای آسیب‌ساز در روابط انسانی و عاطفی ارزیابی می‌شود.

گاهی اوقات افراد در روابط خانوادگی حسادت را با رقابت اشتباه گرفته و در این مسیر از چشم‌هم‌چشمی‌های ویرانگر بهره می‌گیرند. وی افزود: متأسفانه در میان پرونده‌های طلاق و ویرانی‌های آشنایانه‌ها، سرگردانی فرزندان حسادت و دور نبودن از روابط انسانی یکی از اصلی‌ترین علل و دلایل به حساب می‌آید. گاهی بعضی از زوجین در مسیر داشتن امکانات و اموری که خانواده نزدیک به آنها دارند از حسادت به عنوان بمب ویرانگر عشقی و عاطفه استفاده می‌کنند.

دکتر ابهری ادامه داد: توانایی مالی بعضی از خانواده‌ها موجب تحریک و بروز بعضی از خانواده‌ها شده و همین عامل به تنایح شوم و تلخی منجر می‌شود. میهمانی‌های رقابتی، خرید امکانات و تجهیزات زندگی که امروزه به وسیله فضای مجازی و سایت‌های تبلیغاتی ساعت به ساعت تغییر کرده و عوض می‌شود. تهیه انواع لباس، زیورآلات حتی گفت‌وگوها و استفاده از کلمات محبت‌آمیز در روابط زنانشوی سرگرفته و در تمام ابعاد تشدید می‌شود و فقدان مدیریت برقراری تفاهم حسادت و حرکت آن تا متلاشی شدن ارکان خانواده است. بنابراین بهتر است به جای مبتلا شدن به حسادت، به عنوان سرطانات اخلاقی تلاش‌های عاطفی و مالی خود را بیشتر کرده و به جای تحریک رفتارهای ناپسند، محبت و عشق را جایگزین و عاطفی را ایجاد و تقویت کرده و سپس به جای رقابت‌های ابتدای روابط انسانی حسادت، قناعت و بهروری را جایگزین بحث و گفت‌وگوهای تلخ کنیم.

دکتر مجید ابهری در پایان اظهار بحث و گفت‌وگوهای تلخ کنیم. رقابت‌های تلخ نه تنها سودی به حال زن و مرد یا فرزندان ندارد بلکه آینده سیاهی را برای آنها رقم می‌زند. به جای رقابت‌های نادرست سعی کنیم مهارت‌های پررنگ و روابط عاطفی و انسانی را در خانواده نهادینه کنیم.